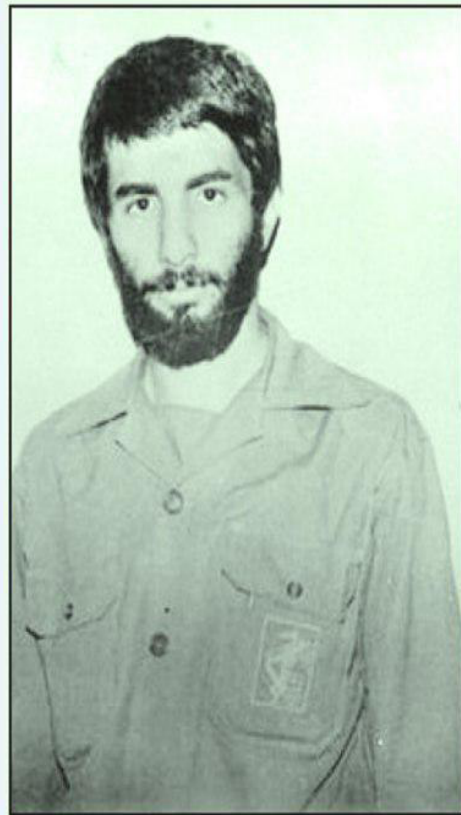


میراث خواران و پاسداران «محمد جهان آرا»



میراث‌خواران و پاسداران «محمد جهان آرا»

(گرامی داشت یاد و خاطره‌ی شهدای خلق عرب در کشتار چهارشنبه‌ی سیاه، نهم خرداد ماه ۱۳۵۸)

پژمان رحیمی



انتشارات پروسه

بهار ۱۳۹۸

میراث‌خواران و پاسداران «محمد جهان‌آرا»

(گرامی‌داشت یاد و خاطره‌ی شهدای خلق عرب در کشتار چهارشنبه‌ی سیاه، نهم خرداد ماه ۱۳۵۸)

خرداد ماه هر سال با یادآوری سوم خرداد -یعنی روزی که به عنوان «آزادسازی خرمشهر» مشهور است- تقریباً اجماع کاملی برای گرامی‌داشت این روز بین جریانات مختلف ایجاد می‌شود و چهره‌ی شاخص افسانه‌ای این همدلی فراجریانی محمد جهان‌آرا است. اساساً واکنش عاطفی به فاجعه‌ی جنگ هشت ساله و حجم سنگین خساراتی که وارد کرد باعث شده رژیم حاکم، این جنگ و افسانه‌ها و شخصیت‌ها و عوامل‌اش را همچون سرمایه‌ای برای حفظ و تقویت مشروعیت خود شدیداً مراقبت کند و با مدیریت و هدایت و کنترل مواجهه‌ی عاطفی مردمی نسبت به فجایع جنگ، ارزش‌افزایی سرمایه‌ی مذکور را تضمین کند.

معمولاً وقتی می‌خواهند حتا به صورت انتقادی هم به جنگ ایران و عراق بپردازند، به شخصیت‌هایی می‌رسند که در این سال‌ها به عنوان شهدای جنگی یا «قربانی» شده‌اند و یا دست‌کم آن‌ها را جزو نسل اولیه‌ی معرفی می‌کنند که به «ارزش‌های اسلامی واقعی» باور داشتند و جان‌شان را در راه میهن و یک باور «خالص» و «مستضعف‌پناه» اسلامی از دست

داده‌اند! شخصیت‌هایی همچون جهان‌آرا، باکری، همت، علم‌الهدی، چمران، آوینی، شیرودی و معمولاً هم از سوی باورمندانِ نظام و هم از سوی ظاهراً اپوزیسیونی که رجوعی به ارزش‌های انقلاب ۵۷ (چه از موضع رفرمیستی و مذهبی و چه از موضع ملی و چپ) می‌کند، به عنوان معیار مقایسه‌ای با شخصیت‌های کنونی نظام که گویا پشت به «شهادی اولیه» کرده‌اند معرفی و یادآوری می‌شوند. این شخصیت‌ها در این پوشش تا کنون به هر بهانه‌ای در ادبیات انتقادی یا حتا مقایسه‌های ساده‌ی عامیانه در مورد دوره‌های مختلف تحولات نظام حاکم خود را نمایان می‌کنند.^۱

جمهوری اسلامی به مدد تسلط کامل بر نهاد آموزش و رسانه‌های ارتباط جمعی عمومی و دولتی، و همچنین گسترش ارگانیک نهادهای همبسته‌ی تبلیغاتی-ترویجی خود در سراسر جهان، توانسته است هاله‌ی مقدسی بر گرد این شخصیت‌ها ایجاد کند و به واسطه‌ی آنان هر بار بحران مشروعیت هر دم فزاینده‌ی خودش را کنترل کند و حتا مخالفان خود را بر سر میز «همدردی ملی-میهنی» بنشاند.

علاوه بر ایام سالگرد جنگ یا اشاراتی که به تجربه‌ی جنگ در ایران می‌شود، باید معضلات زیست‌محیطی استان خوزستان - که منطقه‌ی اصلی جنگی بوده است - هم به لیست بهانه‌هایی که برای رجوع به شخصیت‌ها و مقدسات دستگاه تبلیغی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی کاربرد دارند افزوده شود.

مثلاً به دنبال اعتراضات مردم خوزستان به بدی آب و هوا و بی‌آبی و انتشار قطعه موزیکی از سوی محسن چاوشی با عنوان «خوزستان» و اشاره به «محمد جهان‌آرا» در این قطعه موسیقی، باز ضرورت پرداختن به کارکرد مشروعیت‌بخش چنین شخصیت‌هایی برای نظام اسلامی حتا در بدترین شرایط سیاسی و زیست‌محیطی خودش را نشان داد. همچنین اثری دیگر از همان

۱ حتا نمونه‌های خیلی موجه‌تر آن هم نزد معمولاً کسانی که اطلاعات تاریخی ضعیف و بسیار مخدوشی دارند هم مشاهده می‌شود که با اعتماد به نفس بالایی به نظریه‌پردازی هم می‌پردازند. به عنوان نمونه به این منبع مراجعه کنید:
س. مصفا؛ فلاخن شماره‌ی صد و دوم. مکانیسم‌های حذف / امکان‌های پیش‌روی

خواننده با نام «مسلخ» به تبلیغات گسترده‌ی رسانه‌های جریان اصلی فارسی‌زبان درباره‌ی وضعیت فحشا در مشهد گره خورد که نشان از اهمیت توجه به جنبه‌ای دیگر از کارکرد و جایگاه سلبریتی‌هایی همچون محسن چاووشی - و تاکید‌ی که از اواخر دهه‌ی هفتاد بر چنین شخصیت‌هایی در دستور کار امنیتی‌کاران فرهنگی نظام قرار گرفته است - در این دستگاه تبلیغی گسترده است.

اما این دست‌کاری تاریخی و گزینه‌پردازی ایدئولوژیک در روایت جنگ و شخصیت‌هایش تنها به جنگی بین دو کشور محدود نمی‌شود. رژیم تازه مستقرشده‌ی خمینی، از جنگ به عنوان بهانه و محملی برای سرکوب مخالفان و کنترل مناطقی که ستم‌ملی را تجربه کرده‌اند استفاده کرد. تقریباً تمامی این مناطق به درستی در پیگیری انقلابی که درش سهیم بودند، مطالبات خود را به شکلی سیاسی و مسالمت‌آمیز به پیش کشیدند. شوراها‌ی دهقانی و کارگری و محلی شکل گرفت، کانون‌های فرهنگی و هنری و اجتماعی تأسیس شد و همین میل اجتماعی برای تعیین سرنوشت خود، رژیم تازه‌تأسیس را که نقشه‌ی برقراری یک دیکتاتوری مذهبی با پشتیبانی شرکای بین‌المللی‌اش را در سر می‌پروراند به وحشت انداخت و مرحله به مرحله و با مشارکت طیف رنگارنگی از نیروهای چپ‌نما و ملی‌گرا و ناسیونالیست‌های پان‌ایرانیست به سرکوب مناطق مختلف پرداخت.^۲

چهارشنبه‌ی سیاه در محمره (خرمشهر)

روز ۹ خرداد ۱۳۵۸ روزی تاریخی در سرکوب مردم این سرزمین است. بعد از سرنوشتی رژیم پهلوی با وجود تنوعات سیاسی موجود در آن زمان ولی رویکرد عمومی برای تأسیس دولتی بود که حداقلی از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را بتواند تضمین کند. اما در نهایت خمینی

^۲ برخی از این چهره‌ها همچون تیمسار ناصر فرید از اعضای حزب ایران که بعد از برکناری سرلشگر قری توسط بازرگان، به ریاست کل ستاد ارتش منصوب شده بود بعدها انتقادات مختصری به این مواضع کردند.

و یارانش بر اوضاع مسلط شدند و نظامی را شکل دادند که از همان ابتدا با کشتار و سرکوب خودش را تثبیت کرد.

یکی از تقاضاهای مهم مردم ایران همانا خودمختاری و دخالت در سرنوشت منطقه‌ی زیست خود بود. این مطالبه با یک حکومت مستبد و مرکزگرا در تناقض است. بخش‌های زیادی از خاک کنونی ایران مردمانی زندگی می‌کنند که زبان مادری‌شان فارسی نیست، فارس هم نیستند و بخش قابل توجهی هم مذهب متفاوتی از شیعه دارند. در کنار این موارد اگر تنوع اندیشه و عقاید سیاسی و اجتماعی را هم وارد کنیم با تنوع بالایی از فکر و عقیده و زبان و مذهب و قوم و نژاد در ایران روبه‌رو هستیم که نمی‌توان با یک نظم سیاسی مستبد و تک‌مذهبی و تک‌زبانی آن را مدیریت کرد. دموکراسی مفهومی ثابت با ابعاد مشخص نیست بلکه هر چه سویه‌ی خودکنترلی و خودمختاری و تسلط مردمی بر سرنوشت و حیات و زیست و افراد عمق پیدا کند، این دموکراسی واقعی‌تر و ماندگارتر خواهد بود.

بعد از فروپاشی نظم استبداد سلطنتی در ایران، طبیعی بود که اقشار مختلف برای مسلط شدن بر زندگی خودشان تلاش کنند و وارد مکالمه با کسانی شوند که قصد داشتند دولت جدیدی بسازند. مردم عرب جنوب ایران هم به مسالمت‌آمیزترین شکلی چنین کردند. شیخ شبیر خاقانی که نماینده‌ی مذهبی آنان بود هیئتی را برای اعلام خواسته‌های دموکراتیک مردم عرب به تهران فرستاد. شبیر خاقانی در نجف مقام استادی برای خمینی داشت و خمینی هم تا رسیدن به قدرت از او کمک مالی هم دریافت می‌کرد. اما درست یک ماه بعد از اینکه این هیئت با دولت جدید مهدی بازرگان (عضو نهضت آزادی) مذاکره کرد، ارتش و سپاه تازه‌تاسیس در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۵۸ به مردم خرمشهر حمله کردند و تمامی نهادهای فرهنگی و سیاسی منطقه را نابود کردند. در این سرکوب نزدیک به ۵۰۰ نفر کشته و ناپدید شده‌اند. این سرکوب اولین سرکوب منطقه‌ای نظام جدید در جهت تثبیت قدرت خود بود که با مشارکت نیروهای روشنفکر مذهبی مثل بازرگان و همچنین ملی‌گراهایی مثل تیمسار احمد مدنی (استاندار خوزستان) صورت

گرفت. سرکوب عرب‌های خوزستان و بعدها سرکوب ترکمن‌صحرا و لشگرکشی به کردستان در مرداد ماه همان سال، عزم جدی نظام سیاسی جدید برای کنترل مناطق مختلف و سرکوب مطالبات دموکراتیک آنان را نشان می‌داد.

بازوان اجرایی این سرکوب‌ها نیروهای مختلفی بودند. ملی‌گراهای فاشیست و نژادپرستی همچون تیمسار احمد مدنی و ارتشی‌های باقی‌مانده از دوران پهلوی که محصول آریایی‌گری و پان‌فارسیزم دوران پهلوی بودند و نیز سپاه پاسداران و حزب‌اللهی‌های طرفدار خمینی که علاوه بر ویژگی‌های فاشیستی و نژادپرستانه، گوش‌به‌فرمان مستبدی همچون خمینی بودند و اجازه نمی‌دانند هیچ نیرویی غیر از خودشان دستی در مدیریت جامعه داشته باشد و هر رقیبی را از میدان به در می‌کردند به طوری که حتی در دوران جنگ افرادی از مذاهب دیگر یا از جریانات سیاسی غیر مذهبی را از پشت هدف گلوله قرار می‌دادند! محمد جهان‌آرا فرماندهی سپاه خرمشهر و مؤسس «کانون فرهنگی-نظامی اسلامی خرمشهر» به همراه یارانش - از جمله مهدی کیانی فرمانده سپاه آبادان^۳ - از همین دسته بودند. آن‌ها با ارسال گزارش‌های نادرست و اغراق‌آمیز، دولت مرکزی را نسبت به چیزی که «خطر تجزیه» می‌نامیدند مدام هشدار می‌دادند. با مرور اسناد کاملاً عیان است که تنها یک جریان سیاسی عربی بود که خواهان خودمختاری منطقه‌ی عربی از ایران بود که آن‌هم اصلاً علنی آن را مطرح نکرد چون اصولاً فضای انقلابی باعث شده بود اتفاقاً همگی نسبت به آینده‌ی انقلاب خوش‌بین باشند و جهت‌گیری غالب بر همبستگی بود و سخنی از جدایی در میان نبود^۴. این نکته را بعدها پان‌ایرانیست‌های دواتشه‌ای مثل دکتر پرویز ورجاوند (از سران جبهه‌ی ملی) هم تأیید کردند. جواب نامه‌نگاری و گفتگوی علنی و مطالبه‌گری دموکراتیک از سوی مردم عرب، توطئه و سرکوب آنان با مشارکت مستقیم سپاه پاسداران با فرماندهی مستقیم محمد جهان‌آرا و نیروی دریایی ارتش^۵ بود که به فرمان

۳ گفت‌وگو با مهدی کیانی، فرمانده وقت سپاه آبادان

۴ رک به: گزارش چهارشنبه‌ی سیاه محمره؛ گفت‌وگوی مهدی هاشمی با طاهر حلمی‌زاده؛ نشر پادماز، ۲۰۱۳

۵ برای آشنایی مختصر با نقش ارتش در سرکوب مردم عرب رجوع کنید به:

گفت‌وگوی حسین دهباشی با هوشنگ صمدی فرمانده وقت تکاوران نیروی دریایی ارتش و همچنین: گفت‌وگوی تیمسار امیر مسعود بختیاری از فرماندهان ارتش با حسین دهباشی



تیمسار احمد مدنی (وزیر دفاع سابق و استاندار وقت خوزستان) صورت گرفت.^۶

حال کمی جلوتر برویم. مردمی در یک منطقه‌ی مرزی سرکوب شده‌اند به طوری که تا مدت‌ها فضای جنگی بر شهر خرمشهر حاکم بود و از طرفی خمینی مدام برای دولت مستقر در عراق خط و نشان می‌کشید و مردم عراق را به شورش علیه حکومت تشویق می‌کرد. صدام هم از مدت‌ها قبل هراس داشت که بر سر کار آمدن حکومتی شیعه در ایران، ممکن بود موجب تحریک شیعیان عراق بشود. محمود دعایی که نماینده‌ی ایران در عراق بود در سفری که به ایران داشت به خمینی گفته بود اگر قصد جنگ دارید بگویید که بیشتر در عراق نماند و اگر چنین قصدی ندارید باید مواظب مواضع خود باشیم. این نکته را در گفتگویی که حسین دهباشی با ابراهیم یزدی داشت و همچنین در خاطرات منتظری هم می‌توانید پیگیری کنید. پس بعد از تضعیف حمایت مردمی در خرمشهر و سرکوب مردم آن منطقه و تصمیم صدام به حمله‌ی نظامی به خرمشهر، می‌توان به خوبی دید که چگونه بحرانی کردن مناطق مرزی ممکن است حتا در تشویق کشورهای همسایه به حمله‌ی نظامی مؤثر بوده باشد. پس می‌بینیم که سرکوب عرب‌ها نه تنها ربطی به نفوذ عراق نداشته است بلکه یک‌جور محرک اطمینان‌بخش برای حمله‌ی عراق بود که گفتیم زمینه‌های شکل‌گیری‌اش چه بود. تنها جریان عربی که در عراق حضور داشت و تحت حمایت عراق بود در سال ۱۹۷۵ (یعنی سه سال قبل از انقلاب) بعد از عهدنامه‌ی الجزایر (صلح بین ایران و عراق) منحل شده بود و اعضایش همگی از سوی دولت مرکزی عراق اخراج شدند. به شهادت بازماندگان جریان‌ات سیاسی و فرهنگی عرب

۱ در بررسی اسناد متد هم البته خیلی مهم است. اسنادی که می‌توان در این مورد استفاده کرد: ۱) گزارشات نهادهای رسمی و دارای قدرت مثل نامه‌های استانداری به وزارت کشور وقت یا گزارشات محلی و رسمی نهادهای متکی به قدرت مثل دار و دسته‌ی جهان‌آرا، که این‌ها در منابع مختلف دولتی منتشر شده از جمله «روزشمار جنگ ایران و عراق» (احتمالاً جلد سوم) نشر مرکز اسناد تحقیقات دفاع مقدس که مفصل به خرمشهر در یک جلد پرداخته شده است. ۲) کتاب‌های خاطرات و سفرنامه و داستان و مواردی از این قبیل که اغلب با اینکه در مؤسسات حکومتی منتشر شده‌اند ولی می‌شود تصور کرد وضعیت چه بوده است. ۳) اظهار نظر مقامات وقت که در منابع مختلف قابل بررسی هستند مثل مصاحبه‌هایی که با سران سپاه و ارتش شده است یا خاطرات امثال محسن رضایی. ۴) منابع مستقل غیرحکومتی و نشریات مستقل آن دوره. نمونه‌های برجسته‌شان ویژه‌نامه‌ی کانون نویسندگان (البته درباره‌ی جنگ)، تهران‌مصور، پیغام امروز و آهنگر و همچنین روایت‌های امثال غلام‌حسین ساعدی و جزوات نیروهایی مثل چریک‌های فدایی و پیکار و رزمندگان و حزب رنجبران (حزب رنجبران با اینکه موضع ضدامپریالیستی و بیگانه‌تیزی از نوع خمینی و حزب توده داشت ولی آتش انقدر شور بود که یک جزوه‌ی مفصل در این مورد منتشر کرده است). ۵) منابع محلی مستقل از جمله مردم عادی یا بعضاً گروهی و تشکیلاتی (در واقع به عنوان قربانیان این جنایت) که می‌توان به طور مقایسه‌ای با دیگر منابع ازشان بهره‌ی فراوان برد.

منطقه، عراق نیرویی در منطقه‌ی عرب‌نشین ایران نداشت و این دروغ محض را جهان‌آرا برای توجیه سرکوب مردم منطقه بزرگ‌نمایی کرد تا به آن بهانه مردم عرب را سرکوب کند. وقتی به گزارش‌های سپاه به مرکز در اسناد منتشر شده توسط سپاه مراجعه کنید تنها مواردی که برای خطر تجزیه‌طلبی اشاره می‌شود لباس عربی پوشیدن، پخش موسیقی عربی در اماکن عمومی، تشکیل کلاس‌های فرهنگی و هنری مختلف از سوب کانون فرهنگی خلق عرب و مواردی از این دست بود. متأسفانه هنوز هم فعالیت فرهنگی غیر از زبان فارسی به طرز عجیبی رگ فاشیسم و نژادپرستی برخی افراد را متورم می‌کند در صورتی که این‌ها حقوق دموکراتیک مردم است که در یک دموکراسی حداقلی رعایت می‌شود. رژیم خمینی به این بهانه حتا شیخ شبیرخاقانی که روحانی والامقام شیعه هم بود را دستگیر کرد و به قم تبعید کرد. همان کاری که با آیت‌الله شریعتمداری در تبریز کرد. این نشان می‌دهد که دیگرستیزی نظام جمهوری اسلامی تنها مبنایی عقیدتی و مذهبی نداشته است. به روحانیت شیعه و هر نیرویی که سلطه‌ی آنان را نمی‌پذیرفت حمله کردند و دست‌مایه‌ی این سرکوب‌ها تبعیض‌های مختلف مذهبی و نژادی و قومی و عقیدتی بود. بدین معنا ویژگی استبداد در ایران از رضاشاه تا به امروز، دیگرستیزی نژادی و عقیدتی و قومی را همزمان با هم دارد و مردم عرب هم قربانی چنین نژادپرستی‌ای از سوی به اصطلاح ارزشی‌ترین نیروهای وابسته به حکومت مثل جهان‌آرا شدند. با این زمینه‌ای که به طور مختصر آورده شد، نقش بنیادی نیروهایی مثل محمد جهان‌آرا در شکل‌گیری این نظام مشخص می‌شود.

با شروع جنگی که دستپخت خمینی و حماقت صدام بود، و مصیبت‌هایی که بر مردم منطقه‌ی خوزستان آمد، و کشته شدن جهان‌آرا و بسیاری دیگر از جنایت‌کاران هم‌وزن او، بازگشت به نقش و جایگاه آنان در تثبیت این نظام – که ریشه‌ی ستمگری چهل‌ساله‌ی تمام مردم ایران است – تا حدودی با موانعی ذهنی روبه‌رو بود. در فضای جنگی خیلی سخت است که چون و چرا کرد و نقش عوامل مختلف در مصیبت‌های وارده را دقیق و شفاف بررسی کرد. به عنوان نمونه حتا صادق‌ترین افرادی که اکنون مثلاً برای حال و روز خوزستان فعالیت می‌کنند هنوز



نمی‌توانند مسئولانه به نقش امثال جهان‌آرا در بدبختی این منطقه نگاه بکنند و با غفلت از این مورد هنوز با زمزمه‌ی «ممد نبودى...»^۷ و گاه و بیگاه گره زدن امثال جهان‌آرا با حال و روز خوزستان، دوباره در واقع به پنهان‌کاری جنایت رژیم اسلامی از همان سال‌های نخست کمک می‌کنند. هر گونه مروری بر مصیبت‌های منطقه که جنگ یکی از عوامل اصلی‌اش بود اگر بدون برخوردی انتقادی و دقیق به نقش و جایگاه امثال محمد جهان‌آرا نباشد اساساً ارزشی رهایی‌بخش ندارد و هیزمی در آتش بی‌رمق مشروعیت رژیم استبدادی اسلامی است. امثال جهان‌آرا و همت و باکری و ... معماران ارزشی این نظام پلید بودند و اولین‌هایی بودند که دست‌شان به خون مبارزان و مردمی که سلطه را نپذیرفتند آغشته شد.

پاسداران سنت «محمد جهان‌آرا»

نگرانی‌های محمد جهان‌آرا تنها به خود او محدود نماند. او عنوان یک حزب‌اللهی معتقد به امام‌اش خمینی، عمیقاً نگران «توطئه‌ی دشمن» بود و آن‌قدر نگران بود که گزارشات غلط هم می‌داد. واکاوی این که این عملکرد جهان‌آرا عمدی بوده یا خیر چندان دردی را دوا نمی‌کند ولی آنچه که می‌تواند مبنایی برای تحلیل کنونی ما هم باشد این است که او اساساً با مشارکت همبسته‌ی مردمی و مستقل در فرآیند انقلاب و حق تعیین سرنوشت شهروندانی که از زیر یوغ رژیم ستمشاهی آزاد شده‌اند مخالفت داشته است. جهان‌آرا و حزب‌اللهی‌های طرفدار خمینی، از مانور نیروهای سیاسی مختلف وحشت داشتند و همه را به درستی مانع انحصارطلبی خود می‌دیدند. پس بی‌دلیل نیست که زیست فرهنگی و اجتماعی عرب‌ها هم تنها به همین شکل و محتوای «توطئه‌گرانه» و «تجزیه‌طلبانه» به دیده‌ی شخصی مثل جهان‌آرا آمده است. او در همین چهارچوب است که هر تحرکی که رنگ و بوی هویتی داشته را خطری علیه حزب‌الله

^۷ نوحه‌ی مشهور «ممد نبودى» در واقع کپی «لیلا بگفتا...» یکی از نوحه‌های مشهور سنتی و قدیمی بوشهری است که با صدای زنده‌یاد بخشو (جهانبخش کردی‌زاده مشهور به بخشو یا بخشی ۱۰ خرداد ۱۳۱۵، بوشهر - مرداد ۱۳۵۶، شیراز) هم ثبت شده است. کویتی‌پور این نوحه‌ی قدیمی «لیلا بگفتا...» را با شعری از جواد عزیزی (از دوستان محمدجهان‌آرا) به نوحه‌ای در مدح محمد جهان‌آرا تبدیل کرد. اثر جدید کویتی‌پور نه تنها برای تهییج سربازان استفاده می‌شد بلکه در زندان‌ها برای تخریب روحیه‌ی زندانیان سیاسی با صدای بلند از بلندگوهای زندان پخش می‌شد!

ارزیابی می‌کرد.

نگرانی‌های فرماندهی سپاه خرمشهر همان نگرانی‌های تیمسار مدنی و حزب توده^۸ و کلیه‌ی نیروهایی بود که تا کنون باورمندان سازه‌ای ایدئولوژیک به نام «ایران» هستند که مبنای‌اش بر نفی و طرد حقوق بخش‌های عمده‌ی ساکنان این سرزمین است. محمد جهان‌آرا سردار بزرگ همین ایرانی است که دولت‌هایش در قرن اخیر همواره به چیزی کمتر از سرکوب و غارت آنان راضی نبوده است.

اکنون هر اعتراض فردی و جمعی به معضلات محیط زیستی و تبعیض‌های نژادی و مذهبی و ملیتی در خوزستان و همچنین سایر مناطق حاشیه‌ای در ایران، حجمی زیادی از چون و چراهایی هم ایجاد می‌کند که با ترکیب‌های مختلف ولی آشنا و تکراری‌ای همچون «تجزیه‌طلبی»، «خطر جنگ» و ... دوباره در فضای رسانه‌ای رسمی و غیر رسمی (عمدتاً رسانه‌های فارسی‌زبان) زنده می‌شوند. محمد جهان‌آرا هم دقیقاً همین نگرانی‌ها را به مسیری کشاند که یکی از خونین‌ترین برگ‌های تاریخ معاصر ایران رقم خورد.

در فضای نرمال رسانه‌ای فارسی‌زبان، عرب‌ستیزی نهادینه‌شده همچون لر و ترک‌ستیزی رایج، همچون ادویه‌ی تند و ثابت کلام روزانه، همواره طعم‌اش احساس می‌شود. معمولاً وقتی خبری از اعتراض و مطالبه‌ای از سوی مردم عرب نیست، از آنان به عنوان «عرب‌زبان» یا در بهترین حالت «عرب‌های ایران» یاد می‌شود که تنها با تفکیک ایرانی و غیر ایرانی بودن پوششی برای کاربرد و پیگیری عرب‌ستیزی در کلام رایج باشد. هویت‌گرایی پان‌ایرانیستی انرژی عمده‌ی خودش را در ستیز با عرب و لر و ترک و به طور کلی دیگری متجاوز/ام‌هاجر/اسیر/چاکر قوم آریایی و فارس قرار داده است و همواره در حال تعیین نسبت خودش با آنان است. این وضعیت یک ترتیب و نقشه‌ی جغرافیایی هم پیدا کرده است که مرکزیت‌اش «تهران» است و باقی مناطق هم به نوعی در ارتباط با آن بر روی نقشه‌ی صدارت پان‌ایرانیسم آریایی قرار می‌گیرند.

۸ برای آشنایی با سابقه‌ی حزب توده و مواضعش در این منطقه به این منبع رجوع کنید:

برایان من؛ جنبش عرب‌های خوزستان، ۱۹۴۱-۱۹۴۶: آیا نمونه‌ای از ملی‌گرایی است؟؛ نشریه‌ی «تریبون بررسی خلق‌ها در ایران»، شماره‌ی

اما وقتی عرب‌ها به هر بهانه‌ای به مانند دیگر اقشار جامعه موقعیت اعتراض و بلند کردن صدای خود را پیدا می‌کنند، با توجه به موقعیت کاربران، ناگهان «عرب‌های ایران» یا «عرب‌زبان‌ها» به «خلق عرب» یا «وهابی‌ها» یا «پان‌عرب‌ها» تبدیل می‌شوند که از جایی خارج از مرزهای وطن آریایی (اغلب از سوی رژیم عربستان سعودی و در گذشته رژیم بعثی) تحریک شده‌اند و خواهان جدا کردن بخشی از خاک وطن هستند! در واقع «حاشیه» در چهارچوب دولت-ملت آریایی-شیعی ایران تا زمانی که اعتراض نکرده، شهروند درجه سه و چهار است ولی وقتی صدای اعتراض‌اش بلند شود حتماً خیانت‌کار و تحریک‌شده و مزدور خارجی است. این روال به عنوان یک ابزار کنترل امنیتی در بخش‌های گسترده‌ای از مردم هم به یک عادت و هنجار ملی تبدیل شده است که در این مواقع کمک‌حال رژیم حاکم برای سرکوب مناطق است. اینکه ممکن است نیروهایی از خارج و از هر کشوری در جایی دخالت بکنند مساوی نیست با اینکه اصولاً مطالبات یک ملیت یا قوم با قصد و مرضی خیانت‌کارانه و وابسته معرفی بشود. رژیم جمهوری اسلامی به خوبی توانسته است ترکیب «خلق عرب» (و اخیراً الاحواز) را همچنان به عنوان معادل خیانت و جدایی‌طلبی و اخیراً هم با وهابیسیم و تروریسم معرفی و تبلیغ بکند و این را میراث‌دار محمد جهان‌آرا و یارانش در سپاه خرمشهر است. «خلق عرب» اگر چه شاید یادآور سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و فرهنگی عرب‌ها به خصوص در مقطع قیام ۵۷ است (که از سوی رژیم سیاسی تازه به قدرت رسیده شدیداً سرکوب شدند) ولی در این زمان این ترکیب همیشه اشاره‌ای به اعتراض و مقاومت مردمی است که برای احقاق حقوق خودشان به مانند سایر اقشار جامعه‌ی ایران تلاش می‌کنند.

آن چیزی که از زمان مانور کرمی و جزایری و محمدجهان‌آرا و دیگر پاسداران ضدانقلاب خمینی در خوزستان، «عرب‌های ایران» یا «عرب‌زبان‌های ایران» را در چشم‌به‌هم‌زدنی به «خلق عرب» و «وهابی‌ها» و «تجزیه‌طلب‌ها» تبدیل می‌کند همانا مطالبه‌گری و مبارزه و مقاومت آنان بوده است.

میراث‌خواران «محمد جهان‌آرا»

محمد جهان‌آرا میانجی پیوند «آسمانی و مقدس» نیروهای مختلف با نظام جمهوری اسلامی ایران است که هر نیرویی بسته به تمایل و جهت‌گیری‌اش (حتا انتقادی)، عناصر ارزشی خود از «مأم وطن» تا «اسلام عزیز» را در آن می‌یابد.^۹ جنگ و شخصیت‌ها و «شهداء»‌اش از مهم‌ترین سرمایه‌های رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای شبه‌اپوزیسیون ولی همسو، برای گم نکردن قطب‌نمای رهیاب ایران آریایی-اسلامی و منافع همبسته با آن بوده است. به کارگیری عناصر ارزشی جنگ هشت‌ساله از جمله شهدا یا شخصیت‌هایی همچون جهان‌آرا، چرخش و تبدیل گفتمان‌های پان‌ایرانیستی تمامیت‌خواه در مواقع خاص و انحلال آن‌ها در دستگاه پروپاگاندای جمهوری اسلامی را تسهیل می‌کند.

رژیم جمهوری اسلامی از جمله برای ایجاد پوشش برای تحرکات منطقه‌ای خود و همچنین تدارک زمینه‌ای برای ایجاد رانه‌ای قوی جهت همگرایی و یک‌دست‌سازیِ پوپولیستی برای کنترل و مدیریت هر چه کاراتر جامعه به خصوص در مواقع خاص به خوبی از این مشخصه‌ی هویتی «ایران» یعنی عرب‌ستیزی بهره می‌برد. به هنگام از هم گسیختن طرح و نقشه‌های بورژواهای وابسته‌ی حکومتی در عراق و مشخص شدن تزلزل بنیادی «عمق استراتژیک» رژیم اسلامی در کشورهای منطقه به خصوص عراق و سوریه و خیزش شیعیان عراق علیه ارگان‌های حکومت جمهوری اسلامی، بهترین گزینه برای مقابله با این شکست منطقه‌ای و جلوگیری از تبعات اجتماعی و سیاسی فروپاشی پروپاگاندای تحرکات نظامی سپاه پاسداران و نهادهای وابسته در منطقه، مانور تبلیغاتی با سوخت عرب‌ستیزی و ناموس‌پرستی و غیرت اسلامی بود. محمد جهان‌آرا و حواشی «افسانه‌ای و مقدس» آن و جنایت‌هایش علیه مردم عرب خوزستان،

۹ متأسفانه اکنون گرایش جدید و کوچکی هم ایجاد شده که شونینیزم پان‌ایرانیستی را در پوشش دفاع از یک‌دستی و فرادستی طبقه‌ی کارگر به پیش کشیده‌اند. این دسته اگر چه همان ویژگی‌های چپ سنتی و میراث‌خوران حزب توده را در رویکرد پان‌ایرانیستی به تاریخ را دارد اما ظاهراً با تأثیر از نظرات منصور حکمت یک رویکرد ایده‌آلیستی به طبقه‌ی کارگر را جایگزین مفهوم «خلق»‌ای می‌کنند که منصور حکمت زمانی خواسته بود تناقض‌های آن را نشان بدهد اما همچون نیای تاریخی چپ سنتی با صورت‌بندی دیگری سر از شونینیزم پان‌فارس درآورد.

سرمایه‌ی درخشانی در این مسیر است. بی‌دلیل نیست که «جهان‌آرا» پُرکاربردترین نشانه برای بازنمایی «خوزستان» است و زبان به اصطلاح منتقد یا اپوزیسیون را هم اشغال و فاسد کرده است.

چاووشی، آهنگرانِ دورانِ اعتدال

یکی از چهره‌های تبلیغاتی در سال‌های اخیر که هر بار به بهانه‌ای به مشکلات خوزستان در آثارش ناخونک زده **محسن چاووشی** است. آخرین اثری که از او در این زمینه منتشر شد «مسلخ» بود که به سفارش یکی از نهادهای فرهنگی وابسته به سپاه ساخته شده است. من نمی‌دانم او چقدر مطلع است و اصلاً چه هدفی از خواندن این ترانه داشته است. ارزیابی شخصی من از ایشان خواننده‌ای ضعیف و بی‌سواد در موسیقی و بهره‌ور از امتیازهایی است که این‌گونه به اصطلاح هنرمندان در دورانی نصیبشان شد. اما فعلاً کاری با این قسمت ندارم، اما اینکه او مصیبت‌های خوزستان را هم می‌خواهد از گلوی امثال جهان‌آرا فریاد بزند و بازهم او را در آب نداشته‌ی کارون تطهیر کند تا باز هم روزنه‌ی فرصت رجوع تاریخی برای کاویدن تاریخ جنایت‌های امثال او و پایه‌های تثبیت این رژیم جنایتکار باز هم پوشیده باقی بماند، نمی‌تواند قابل قبول باشد و از دید من تعیین تکلیف با امثال جهان‌آرا و جنگ خانمان‌سوزی که علیه مردم منطقه ایجاد شد برای وضعیت کنونی ما تعیین کننده است. ما یا می‌خواهیم از این استبداد خلاص بشویم یا نه، اگر می‌خواهیم باید به شکلی بنیادی این سازه‌ی منحوس را مورد هدف قرار دهیم و ستون‌های این نظام همین چهره‌های به اصطلاح ارزشی‌اش هستند، همین تاریخ پنهان مانده زیر خاک جنگ و شهادت‌بازی و ممدنبودی و ... است. محمد جهان‌آرا حزب‌اللهی مدافع سرسخت استبداد خمینی و قاتل صدها نفر، خودش هم کشته شد، برادرش حسن جهان‌آرا ولی مخالف خمینی بود و در سال ۱۳۶۷ به همراه هزاران مبارزی که جلوی استبدادِ نوظهور سر خم نکردند، اعدام شد. هر دو نام، اشاره‌ای به تاریخ این مملکت هستند، یادآوران

محمد جهان‌آرا (به هر بهانه‌ای باشد) پایبند به خمینی و نظام‌اش، و یادآوران حسن جهان‌آرا اما آرمان‌خواهانی هستند که برای محو این استبداد مبارزه می‌کنند.

محسن چاووشی سابقه‌اش به نسل خواندگانی بر می‌گردد که از دهه‌ی هفتاد چه در ارتباط با صدا و سیما و چه نهادهای خصوصی وابسته به حکومت، فعالیت‌های خود را شروع کردند. اغلب هم در کارنامه‌ی خود آثاری دارند که به وضوح و حتا در نزد مخاطبان غیرحرفه‌ای، آثاری سفارشی تلقی می‌شوند اما با بررسی دقیق‌تر عملکرد و آثار آنان در طول فعالیت‌هایشان تا کنون، می‌توان جایگاه آنان را همچون سربازانی آماده به خدمت دید که در مواقع ضروری به طور هماهنگ چه در جایگاه سلبریتی و چه با ارائه‌ی آثاری در چهارچوب اولویت‌های سیاسی-فرهنگی-امنیتی حکومتی به میدان می‌آیند.

چاووشی قبلاً هم علاوه بر قطعه‌ی «خوزستان» در قطعاتی دیگر به مناطق جنوبی (اهواز و خرمشهر) و جنگ‌زدگی اشاره کرده بود که به طور کلی در همان چهارچوب روایت رسمی حکومتی از جنگ قرار می‌گیرند. اما چاووشی در قطعه‌ای که اخیراً با نام «**مسلخ**» از او منتشر شد به خوبی جایگاه اصلی خودش را در دستگاه تبلیغی رژیم حاکم آشکار می‌کند.

بازی با کارت «عرب‌ستیزی» برای تقابل و رقابت منطقه‌ای از سوی رژیم جمهوری اسلامی سابقه‌ای طولانی دارد و اگر دقیق‌تر باشیم این ویژگی گره خورده با بنیاد هویتی دولت-ملت «ایران» است که با سلطه‌ی دولت‌های استبدادی پهلوی و اسلامی، در سال‌های اخیر به حوزه‌های کنترل و مهندسی اجتماعی هم وارد شده است و به خوبی از نفرت‌انگیزی و عرب‌ستیزی برای مدیریت افکار عمومی استفاده می‌شود. از جمله آثاری که اخیراً در همین مورد می‌توان به آن اشاره کرد فیلم «**لاتاری**» است که با کارگردانی محمدحسین مهدویان ساخته شد و برای اکرانش تبلیغات وسیعی صورت گرفت. کارگردان این فیلم قبلاً هم فیلم «**ماجرای نیمروز**» را ساخته بود که تهیه‌کننده‌اش سازمان هنری اوج (وابسته به سپاه پاسداران) بود که «**مسلخ**» محسن چاووشی را هم ساپورت کرده است. ترانه‌ی «**مسلخ**» و فیلم «**لاتاری**» به



بهانه‌ی انتقال دختران به دوبی برای فحشا به طور علنی توصیه به عرب‌ستیزی و اقدام علیه به قول خودشان متجاوزان می‌کنند. نقش فعال نهادهای وابسته به سپاه و دیگر نهادهای امنیتی در حوزه‌ی تولیدات فرهنگی و به کارگیری به اصطلاح هنرمندانی که در صحنه حضور دارند احتیاج به شرح مفصلی ندارد و با مروری ساده بر آثاری که ارائه می‌کنند یک جهت‌گیری کلان را می‌توان تشخیص داد.

فحشا در مشهد سابقه‌ای طولانی‌تر از عمر نظام اسلامی دارد و فقط هم به قبر «امام رضا» محدود نیست بلکه مزارهای «حضرت معصومه» در قم، «شاه‌چراغ» در شیراز، شاه‌عبدالعظیم شهر ری و ... هم از دیرباز مراکزی شناخته شده برای فحشا بوده‌اند. اما ضرورت‌هایی که ازش گفتیم باعث شد ناموس‌پرستی اسلامی با عرب‌ستیزی «ایرونی» ترکیب شود و به مانور گسترده‌ای علیه «عراقی‌ها» تبدیل شود که قبلاً هم هشت سال جنگ خمینی‌ساخته، سرمایه‌ی کلانی و سوخت مناسبی برایش فراهم کرده بود.

جنگ ایران با عراق بیش از هزار از نعمت برای رژیم جمهوری اسلامی داشته است، دستگاه تبلیغاتی و حجم عظیمی از مشروعیت‌جویی این رژیم بر همان جنگ بنا نهاده شده و همچنان خاک استخوان‌های اجساد جنایتکارانی همچون جهان‌آرا و باکری و شیروودی و علم‌الهدی به چشم میلیون‌ها نفر پاشیده می‌شود تا علاوه بر اینکه از چند و چون استقرار این رژیم ننگین و مسئولیت‌هایش در برافروخته شدن جنگی خانمان‌سوز کماکان بی‌خبر بمانند بلکه دیر مصیبت‌هایی که همین رژیم عامل اصلی و مستقیم آن است را هم مخدوش جلوه دهند تا مقصر باز هم «دشمن خارجی» باشد، ولی از آنجایی که لولوی «دشمن خارجی» در این سال‌ها بی‌اثر به نظر می‌آید، پس بهتر آن که با «هجوم عرب‌های عراقی» جایگزین شود، یعنی همان لولوی تاریخی و هویتی که «ایران» برای احیای خود از روشنفکر دولتی رضاخانی گرفته تا نوحه‌خوان امروزی ما جناب محسن چاووشی، به آن چنگ می‌زنند.

